

# مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت‌های غیر دینی

نویسنده: محمد رضا کریمی والا

ناشر: مؤسسه بوستان کتاب

چاپ اول: ۱۳۸۷

بهاء: ۴۸۰۰ تومان

عسگر ابراهیمی کندری



کتاب حاضر از یک مقدمه و دو بخش تشکیل شده است که بخش اول با عنوان مفاهیم و کلیات چهار فصل را شامل می‌شود و بخش دوم که به عنوان مباحث تطبیقی پرداخته از چهار فصل تشکیل شده است. در مقدمه‌ی کتاب سعی شده موضوع و دامنه‌ی بحث تشریح شده و اهمیت و هدف موضوع تحقیق مورد توجه قرار گیرد. مهم‌ترین موضوع این بحث، حاکمیت و شاخص‌های حاکمیت می‌باشد که اصلی‌ترین آن، مبنای مشروعیت حاکمیت است و در تحقیق حاضر «مشروعیت حاکمیت» در اسوه‌ترین حکومت دینی با معیار مشروعیت در حکومت‌های غیردینی در مبنای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار گرفته است. در ادامه با طرح این سؤال که براساس چه ملاکی می‌توان در برابر اقتضای جهان‌بینی توحیدی و عقلانی بر حاکمیت بالذات خداوند و حکم عقل به تساوی انسان‌ها، برای حکمران، حق اعمال قدرت قائل شد، در پاسخ به آن، چنین نتیجه گرفته می‌شود که حاکمان، حق حاکمیت را نه از مردم بلکه باید از صاحب آن یعنی خداوند، تحصیل کرده باشند. بنابراین تنها معیار صحیح در حقانیت و مشروعیت حاکم، به طور حتم اذن الهی است، نه اذن و رضایت مردم.

در فصل اول کتاب اصطلاح حاکمیت، بررسی و معانی مختلفی از آن ارائه شده است. سپس به تعاریفی که از گذشته‌های دور تاکنون درباره‌ی حاکمیت بوده، اشاره شده است و در نهایت حاکمیت را به سلطه‌ی برتر و تفوق همراه با منع از هرگونه تبعیت یا رادعیت از سوی نیروی دیگر

تعریف می‌کنند. همچنین در این فصل حاکمت از دیدگاه صاحب‌نظران غربی و جایگاه آن در اندیشه‌ی سیاسی اسلام تبیین شده است. تحولات اساسی در تلقی از حاکمیت در حکایتی واضح، از چالش‌های عمیق در شناساندن حاکمیت در فضای اندیشه‌ی سیاسی غرب است؛ زیرا از سویی از عدم وجود معیاری حقیقی و ثابت در معرفی آن و از دخالت محوری تحولات سیاسی اجتماعی جوامع، در حدوث حاکمیت ملی، بی‌آن که مبنایی عقلانی و منطقی برای چنین تحولی در بین باشد، پرده برداشته و از طرف دیگر نتیجه‌ای جز استبدادگری‌های فردی یا دیکتاتوری‌های برخاسته از حاکمیت ملی را حاصل نموده است. اما حاکمیت در اسلام، برای سامان بخشیدن به حیات اجتماعی انسان‌ها در حیطه‌ی ولایت تشریعی خداوند معرفی می‌گردد که حقیقتی اصیل، مطلق، غیر قابل انتقال و تجزیه است.

«مشروعیت و برداشت‌های مختلف از آن» موضوع فصل دوم

است. مشروعیت به مثابه عنصری محوری در تحقق و بقای نظام‌های سیاسی، بخش مهمی از مباحثه‌های متفکران و اندیشه‌وران عرصه‌ی سیاست را به خود اختصاص داده است. از آنجا که در مشروعیت سیاسی به بررسی این حقیقت پرداخته می‌شود که در دایرهٔ افعال الهی ضرورتاً از سوی خداوند نظامی خاص و سامانی ویژه برای حیات جمعی انسان‌ها ارائه شده است، مشروعیت حکومت در گرو انطباق با آن نظام خاص و سامان ویژه می‌باشد.

در فصل سوم درباره‌ی ماهیت حکومت دینی از دیدگاه اندیشه‌ی سیاسی غرب بحث شده، سپس به تفاوت‌های آن با حکومت دینی در اندیشه‌ی سیاسی اسلام پرداخته شده است.

در این فصل، ضمن ارزیابی تفاسیر حکومت دینی از دیدگاه اندیشه‌وران غربی به موارد مناقشه، تردید و نقد آن تفاسیر از جهت‌های عدیده‌ای پرداخته شده تا ثابت شود که حکومتی اصالتاً قابل استناد به خداوند و دین است که اولاً، صاحبان حاکمیت، خود مظهر اوصاف الهی بوده باشند و ثانیاً در تمام شئون با علم به اراده و خواست خداوند، انگیزه‌ای جز محقق ساختن اراده‌ی تشریحی خداوند به عنوان محور تدابیر حکومتی نداشته باشند. حاکمان الهی با احراز درجات والای کمال انسانی، از سوی خداوند مأذون و مأمور به سامان‌دهی اجتماع بشری بودند و در ستیز با سران کفر و طاغوت‌های جور، گاه توانسته بودند حکومت‌های مقتدری را پایه‌ریزی کنند. سپس با سرآمدن دوران نبوت، استمرار «زعامت الهی» در اختیار سکان‌داران طریق هدایت، ائمه اطهار (ع) قرار گرفت و آنان به اذن الهی و تنصیب نبوی، متولیان شایسته و مشروع معرفی شدند و در دوران غیبت، به حکم مسلم عقل، می‌بایست تولی امور در اختیار کسانی باشد که خود را به دایره‌ی شخصیتی انسان کامل بیش از دیگران نزدیک کرده و در مقام مجری احکام الهی، توان مدیریت علمی جامعه را در خواست و رضایت الهی به نحو شایسته‌ای دارا باشند. در ادامه‌ی این فصل با ارائه‌ی دلایلی چند، ضرورت تحقق حکومت دینی در مکتب اسلام تبیین شده که جامعیت دین اسلام، اقدام عملی پیامبر (ع) در تأسیس حکومت با توجه به این که سیره‌ی فعلی آن حضرت نمودار متن دین باشد.

در پایان این فصل نظریه‌ی سکولاریسم نقد و بررسی شده که به عنوان نظریه‌ای فلسفی سیاسی، در پی نابود کردن ریشه‌های اقتدار

دینی است. و با به کاربردن دلایلی چون فهم‌ناپذیری و رازآلودگی دینی، که لازم است برای حفظ این خصوصیت، از هرگونه تلاش برای تبیین آن پرهیز شود و یا ادعای انطباق‌ناپذیری شریعت با روابط و مناسبات متغیر اجتماعی یا طرح این که مدیریت فقهی در اداره‌ی علمی جوامع امروزی با ابعاد گسترده‌اش، ناکارآمد است و نیز اظهار این که حکومت ماهیتی مستقل و جدا از دین دارد، از ابعاد مختلف مورد مناقشه و نقد است و هرگز چنین ادله‌ی سستی توان نفی حکومت اصیلی را ندارد که حقانیتش با اذن الهی بوده، از طریق مردم استقرار و عینیت یابد.

در فصل چهارم کتاب موضوع تبیین و طبقه‌بندی و ارائه‌ی معیار حکومت که از موضوعات مهم در میان اندیشوران سیاسی بوده و ویژگی‌های حکومت مطلوب، از نظر حکما و اندیشوران اسلامی بررسی و ارزیابی قرار شده است. در این فصل نمودارهای حکومت غیردینی، با تکیه بر معیار مشروعیت و با توجه به حکومت‌هایی که تحقق خارجی یافته‌اند، مورد ارزیابی قرار گرفته و معلوم شده که چنین حکومت‌هایی یا مبتنی بر غلبه و زور و به اصطلاح استبدادی می‌باشند که در آن‌ها گرایشی جز خواسته‌ی حاکمان و بینشی جز برخاسته از اراده‌ی مسلط آنان در میان نمی‌باشد که نشان می‌دهد این حکومت‌ها نمی‌توانند مشروعیتی عقلانی و قابل دفاع داشته باشند. در ادامه‌ی بحث حکومت غیردینی، به حکومت‌های مردم‌سالاری اشاره شده است که در آن اندیشوران سیاسی تلاش کرده‌اند که اولاً این الگو، حاوی مبنایی عقلانی و قابل دفاع از حیث منشأ مشروعیت باشد. ثانیاً، بتواند با الهام از اندیشه‌ی سکولاریسم حاکم بر فضای فکری آنان، دین را از عرصه‌های تدبیر اجتماعی منعزل سازد که چنین الگویی در جهان فعلی با نماد دموکراسی معروف و فراگیر شده است. اگر چه دموکراسی از حیث لغوی به حکومت مردم معنا می‌شود، به دلیل ابهام‌های واژه‌ی مردم، حکومت و ترکیب آن دو، نمی‌تواند مراد شفاف و واضحی به عنوان مفهوم لغوی برای آن ارائه کرد.

پیوند عینی حاکمیت اراده خداوند با تثبیت حکومت‌های استبدادی در غرب قرون وسطایی، عامل مؤثر در طرح ایده‌ی مردم‌سالاری در تحولات رنسانس و بعد از آن است که نتیجه‌ای جز رویکرد همه‌جانبه به دموکراسی و روی گرداندن از حکومت دینی و یافتن انگیزه‌ای به

فروکاستن انسان از درجات فوق حیوانی و نفی هرگونه فضایل معنوی و مرتبط با سعادت پایدار او می‌باشد و در نهایت تمایل انسان به پذیرش حقانیت هر امر موهوم و خرافی و گرایش به پوچی و بی‌هویتی را در پی خواهد داشت.

مبنای هستی‌شناختی در حکومت علوی که تفکر خدامحوری و جهان‌بینی توحیدی است، بحث پایانی این فصل است که در این بینش، مدار هستی بر دایره‌ی وجودی بی‌مثال و غنی بالذات و مقتدر مطلق شناخته می‌شود که دارای مالکیت مطلق بر تمام هستی بوده است و در این بینش، انسان به‌عنوان جانشین خداوند، مسجود فرشتگان الهی می‌شود و تمام آسمان‌ها و زمین تحت تسخیر او قرار می‌گیرد.

همچنین در این بینش، انسان به حکم عقل و تأیید و تأکید وحی، مکلف و موظف است که سرنوشت خویش را با حسن انتخاب و اختیار خود در نیل به این هدف، که همان قرب الهی است، رقم زند.

در فصل سوم از بخش دوم کتاب به خاستگاه ثبوتی مشروعیت اشاره شده که از محورهای مهم افتراق دو نظام مشروعیت مردم‌سالار و مشروعیت علوی است. در حاکمیت مردم‌سالار، منشأ ثبوت مشروعیت، اراده‌ی عموم مردم است و اصلاً حقیقت حاکمیت، نهفته در اراده‌ی مردم است؛ زیرا صاحبان اصلی حیات اجتماعی، مردم می‌باشند؛ پس آنان باید تعیین‌کننده‌ی سرنوشت خویش در عرصه‌های اجتماعی خصوصاً حکمرانی باشند. در ادامه‌ی بحث حاکمیت مردم‌سالار، به نقد و بررسی منشأ اراده مردم اشاره می‌شود که چنین منشأی تحقق عینی و واقعی نیافته و حاکمیتی برخاسته از اراده‌ی عموم مردم نبوده و در عمل تکیه‌گاه اصلی بر پذیرش اکثریت بوده است. این تکیه‌گاه تظاهری بیش نیست و در اثر عوامل مؤثر، متغیر و متحول بوده است و در نهایت سخن در منشأ ثبوت مشروعیت و حقانیت حاکمیت، در واقع سخن از منشأ درستی و صحت حاکمیت است.

ویژگی خاستگاه و منشأ ثبوت مشروعیت در حکومت علوی، امری است که از دیرباز مورد توجه نخله‌های فکری بوده و تبیین‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. در این میان، گروهی به این نظر متمایل شده‌اند که منشأ ثبوتی حقانیت در حکومت امام علیه السلام، بیعت توده‌ی مردم و رأی اهل حل و عقد بوده است.

فصل پایانی کتاب، به مقایسه و بازشناسی دو طیف حاکمیت مردم‌سالار و علوی اختصاص دارد. مشارکت مردمی، برابری و آزادی از عرصه‌های مهم و بارز مردم‌داری و عمده‌ترین مناشی در اثبات حاکمیت و اساساً شالوده‌ی استقرار و ضامن بقای هر نظامی محسوب می‌شود؛ و اگر حکومتی از حقانیتی الهی برخوردار شود و قوانین و عملکرد حاکمانش بر محور رضایت حق تعالی سامان یابد، عرصه‌های مردمی در آن به نحو مطلوبی نمایان خواهد شد.

در نظام مبتنی بر معیارهای حکومت علوی علاوه بر این که مشارکت

ظاهر قابل توجیه عدم توجه به معیارهای ثابت و حقایق غیرقابل تحول، به‌خصوص توصیه‌های وحیانی، در پی نداشت.

بخش دوم کتاب به مباحث تطبیقی اختصاص دارد و موضوع اصلی آن مقایسه‌ی مبانی معرفت‌شناخت مشروعیت در حکومت مردم‌سالار و حکومت علوی است.

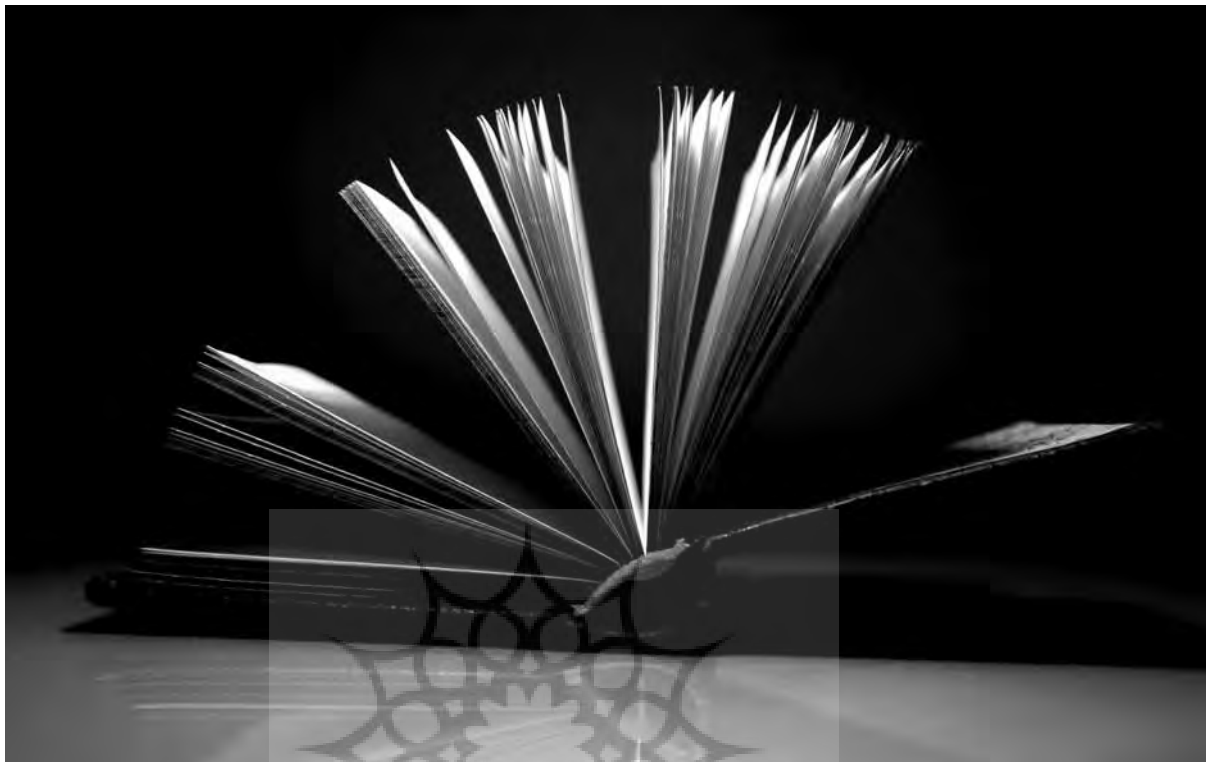
مهم‌ترین زیرساخت شناخت و معرفت از منظر اندیشه‌ی مردم‌سالاری، مبانی معرفت‌شناختی سوفسطایی است که با الگو قرار دادن چنین مبنایی، اراده‌ی افراد شاخصی مطمئن در یافتن حق و تفکیک آن از باطل تلقی شده است. در مبنای معرفت‌شناختی سوفسطی، هرگز حقیقتی به صورت کلی، واحد و لایتغیر یا وجود ندارد، یا قابل شناخت و بیان نیست. از این‌رو، ملاک نهایی در تشخیص صحیح از ناصحیح جز ادراک‌های شخصی نیست.

بنیاد معرفت‌شناختی ایده‌ی حاکمیت علوی، قوام یافته بر اصول وحیانی و قواعد عقلانی است؛ از این‌رو در ترسیم عمده تفکر حاکم بر مبنای شناخت و معرفت در الگوی مدیریتی علوی می‌توان از شناخت‌شناسی در قرآن بهره‌گیری کرد.

فصل دوم ایده‌ی مشروعیت مردمی در جهان معاصر، به ویژه در غرب را که به عنوان معقول‌ترین و مقبول‌ترین عنصر حقانیت حکومت‌ها شناخته می‌شود، را می‌توان در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاص حاکم بر اندیشه‌ی غرب ریشه‌یابی کرد و آن محوریت‌بخشی به انسان در مجموعه‌ی جهان هستی و توجه افراطی به توانمندی‌هایش و در نهایت تلاش برای نهادینه ساختن استیلا‌ی همه‌جانبه‌ی انسان بر هستی و در واقع به جای خدانشاندن اوست که بر اساس آن، منشأ مشروعیت قدرت و قانون در اختیار امری جز اراده‌ی آحاد مردم قرار نمی‌گیرد.

در ادامه‌ی این فصل به پیامدها و مؤلفه‌های اصلی در هستی‌نگری اومانستی، اشاره شده است که خلاصه‌ی آن عبارت است از: خردگرایی به این معناست که قواعد عقلانی و ادراک‌های بشری می‌توانند سعادت و راه وصول به آن را ترسیم نمایند؛ آزادی و خودمختاری انسان به این دلیل که حاکمیت انسان بر سرنوشت خود به‌عنوان اصلی‌ترین سرمایه‌ی تکوینی او، تنها در پرتو احترام به آزادی‌های او و در تمام عرصه‌ها قابل تحقق می‌باشد؛ طبیعت‌گرایی به معنای توجه تام به لذت‌های جسمانی و تمایلات طبیعی انسان برای برآورده ساختن نیازها و حل معضلات زندگی انسان؛ مدارا که اصالت انسان و محوریت نظر و اندیشه‌ی او مقتضی چنین اصلی است.

سپس به معایب و موارد نقد انسان‌شناسی اومانستی پرداخته شده است. به اعتقاد مؤلف نتیجه‌ی چنین بینشی منشأ خودخواهی‌ها و غروری خواهد بود که راه را بر هرگونه سلطه‌گری و حریم‌شکنی انسان خواهد گشود و نیز پیامد آن اصالت لذات مادی و هواپرستی و در حقیقت



و شناخته‌شده‌ای در اختیار حاکمان قرار داده می‌شود. سپس مشروعیت حکومت را از جهات مختلف بررسی کرد و تمام مواردی که برای مشروعیت یک نظام حکومتی لازم است، نام برده شده و در نهایت تنها مشروعیت حقیقی حکومت را از آن خداوند می‌داند که از آن به عنوان ولایت تشریحی خداوند یاد می‌شود.

از نقاط ضعف این بحث، نبود حکومت کاملاً اسلامی در زمان پیامبر(ص) است که از روی آن بتوان معیارها و ملاک‌های مشروعیت حکومت دینی را از روی آن‌ها پایه‌ریزی کرد. همچنین مؤلف در بحث‌های کتاب بیشتر کوشیده است با استفاده از نقاط ضعف و ناتوانی مشروعیت غیردینی حاکمیت و حکومت‌های مردم‌سالار که به مرور زمان به نابودی و پوچی رسیده‌اند، مشروعیت دینی حاکمیت و حکومت علوی را به اثبات برساند.

مردمی در تحقق و ثبات حکومت نقش محوری دارد، هرگز از طرفندهای تبلیغاتی و ابزار قدرت و ثروت برای تسخیر اذهان استفاده نمی‌شود، بلکه تلاش می‌شود، به فکر و اندیشه‌ی افراد رشد و تعالی داده شود و از طریق روشنگری‌های صادقانه، مردم بر آثار تصمیم‌های خود واقف شده، آگاهانه اظهار نظر کنند. همچنین در نظام علوی، برابری براساس سیره‌ی مقدس عدالت محوری شالوده‌ی حکومت و محور عملکردها قرار می‌گیرد. و نیز در حکومت علوی آزادی در چارچوبی منطبق با طبیعت الهی انسان به‌عنوان اصلی ثابت و مورد تکریم تلقی می‌شود. برخلاف آن، امروزه در نظام‌های مردم‌سالار آزادی به ابزاری برای سرکوب اندیشه‌های مخالف، به نام حمایت از آزادی بدل شده است. در یک ارزیابی و جمع‌بندی مطالب کتاب می‌توان چنین نتیجه گرفت: در وهله‌ی اول مؤلف سعی کرده، منظور خود از واژگانی چون حاکمیت و مشروعیت و در نهایت مقارنه‌ی مشروعیت حاکمیت را توضیح دهد تا پیش‌درآمدی خوب برای وارد شدن به بحث اصلی باشد.

مؤلف با مهارت خاصی توانسته هدف اصلی از طرح این موضوع را برساند که مهم‌ترین آن اثبات این نظریه است که به طور اساسی مشروعیت و حقانیت با اذن الهی محقق می‌شود و حاکمیتی که به غیر از آن باشد، مردود و نامشروع خواهد بود و در ادامه به تحولات سیاسی و اجتماعی غرب در گذشته اشاره شده است که برای مقابله با حاکمیت‌های مطلق‌گرای خودکامه، در اعلامیه‌ی حقوق بشر، حاکمیت منبعث از حقوق ملت‌ها معرفی گردیده است که در چارچوب‌های محدود